



راه امپریالیستی خروج از بحران و بن بست اتمی

پرونده ی اتمی جمهوری اسلامی دوباره به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع داده شده است. سه کشور اروپایی، آلمان، انگلیس و فرانسه روز پنجشنبه ۲۹ تیر (۲۰ جولای) طرح یک قطعنامه ی جدید را به شورای امنیت ارائه کردند که در آن قید شده است چنانچه جمهوری اسلامی غنی سازی اورانیوم را تعلیق نکند، با مجازات های "دیپلماتیک و اقتصادی" مواجه خواهد شد.

ارجاع مجدد پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت، بیش از هر چیز بیانگر مناقشه بی سرانجامی ست که مدت هاست میان جمهوری اسلامی و سه کشور اروپایی (آلمان، انگلیس و فرانسه) و بعد آمریکا، روسیه و چین که مجموعاً گروه کشورهای (۵+۱) خوانده می شوند، وجود داشته است.

ارجاع پرونده ی اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت در فوریه سال جاری که نقطه ی پایان مذاکرات طولانی و فرسایشی سه کشور اروپایی و جمهوری اسلامی بود، چنین تصور و توهمی را در پی داشت که این شورا و تصمیمات آن شاید بتواند بن بست مذاکرات را بشکند و به مناقشه اتمی فیما بین فیصله دهد! اما شورای امنیت با یک معضل اساسی دست به گریبان است. ترکیب این شورا و تضاد منافع اعضای آن، این ارگان را از اتخاذ یک تصمیم جدی واحد برای مجازات جمهوری اسلامی از جمله و به ویژه حمله نظامی یا تحریم جدی اقتصادی صرف نظر از عواقب آن، باز می دارد. اتخاذ چنین سیاست ها و اجرای چنین روش هائی اگر چه منافع برخی از اعضای این شورا را تامین می کند، اما منافع برخی دیگر از اعضا را به وضوح زیر ضرب می برد. بن بست مذاکرات جمهوری اسلامی با سه کشور اروپایی، به ارجاع پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت منجر شد. آمریکا تلاش کرد تا با درگیر نمودن تمامی اعضای این شورا، گره این بن بست و کلاف سر درگم مذاکرات را به سود خود بگناید. محصل این اقدام اما چیزی جز ارائه یک "بسته پیشنهادی" به جمهوری اسلامی نبود. بسته پیشنهادی پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت به اضافه آلمان که توسط خاویر سولانا نماینده ارشد سیاست خارجی

جنگ طلبی،

ذاتی

حکومت

اسرائیل



در صفحه ۳

اجرای حکم سرمایه و چشم انداز گسترش خیزش های کارگری

در حاشیه تغییر قانون کار

نماینده ی سبزوار در مجلس در گفتگو با خبرنگار ایلنا فاش ساخت که "قراردادهای کار، نحوه تعیین دستمزد و نحوه تنبیهات در محیط های کارگری" از جمله ی مهم ترین پیشنهادات وزیر کار می باشد. (ایلنا- ۵ تیر) اگر چه متون اصلی و جزئیات این پیشنهادات

در ادامه تعرضات مداوم سرمایه علیه کار، هم اکنون یک بار دیگر سخن از تغییر و "اصلاح" قانون کار به میان آمده است. این بار جهرمی، وزیر کار احمدی نژاد صریح تر از گذشتگان خود، خواستار تغییر قانون کار شده و پیشنهاداتی را نیز به مجلس ارجاع ارائه کرده است. احمد بزرگیان

در صفحه ۴

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

نگاهی به مبارزات توده ای در تیرماه

سندیكایی که می ماند و بر اراده ی کارگران استوار است

سندیكای کارگران شرکت واحد با انتشار اطلاعیه ای ضمن اعتراض به اقدام هماهنگ مدیریت شرکت واحد، شهرداری تهران و شورای اسلامی شرکت واحد جهت اعمال فشار بر برخی از کارگران اخراجی

پس از ماه ها سرکوب، به زندان رفتن، تحمل فشار و دربدری، بار دیگر کارگران شرکت واحد که به جرم حق خواهی و ایجاد تشکل مستقل خود از کار اخراج شده اند، در روز ۲۴ تیر در مقابل وزارت کار تجمع کردند. پیش از آن و در روز ۱۵ تیر،

در صفحه ۵

خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان

راه امپریالیستی خروج از بحران و بن بست اتمی

اتحادیه اروپا در ۱۶ خرداد تحویل جمهوری اسلامی داده شد، بازتاب ناتوانی و معضل درونی این شورا است که ریشه در منافع متضاد اعضای آن دارد. این پیشنهادات که باید توپ مذاکره با جمهوری اسلامی را از زمین اروپا به آمریکا می انداخت، مبتنی بر یک پیش شرط یعنی توقف فعالیت های غنی سازی بود. جمهوری اسلامی مطابق روش همیشگی خود یعنی سیاست وقت کشی و کش دادن قضایا، گرچه از مذاکره با آمریکا استقبال نمود، اما ضمن مبهم خواندن پیشنهادات، تعلیق غنی سازی را که همه ی دعاوی ظاهرا بر سر آن بود نپذیرفت و از پاسخ رسمی به پیشنهاد دهندگان که اصرار داشتند قبل از برگزاری اجلاس هشتم کشور بزرگ صنعتی جهان (گروه ۸) آن را دریافت کنند، طفره رفت. تهدیدات و فشارهای مستقیم و غیر مستقیم سیاسی اثری نبخشد. سرانجام اجلاس چهارشنبه ۲۱ تیر وزرای خارجه گروه کشورهای (۵+۱) با حضور سولانا وزیر خارجه اتحادیه اروپا در پاریس، دور باطلی را آغاز کرد. در بیانیه پایانی این اجلاس به این موضوع اشاره شده است که از آنجا که جمهوری اسلامی علاقه ای به یک بحث جدی در مورد مجموعه پیشنهادات این کشورها نشان نداده و هیچ نشانه ی مثبتی در جهت حل بن بست هسته ای دیده نمی شود، پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت ارجاع داده می شود. "فیلیپ دوست بلازی" وزیر خارجه فرانسه در پایان این اجلاس گفت که این کشورها به توافق رسیده اند که قطعنامه ای را در شورای امنیت **پی گیری** کنند که تعلیق غنی سازی را الزامی کند و در صورت عدم پذیرش آن توسط جمهوری اسلامی، اقداماتی را بر اساس بند ۴۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل (که تحریم اقتصادی را شامل می گردد) درپیش بگیرند! "بلازی"، ضمن اشاره به صحبت ها و ملاقات های مکرو بی نتیجه ی سولانا و لاریجانی گفت: "ما گزینه ای نداریم جز آن که به شورای امنیت سازمان ملل بازگردیم و روندی را که دو ماه قبل به حالت تعلیق در آمد به پیش ببریم."

درواکتش به این تصمیم و در آستانه اجلاس رهبران کشورهای عضو گروه ۸، محمد رضا آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی گفت، ارجاع پرنده به شورای امنیت مستقل از نتیجه ی آن، مذاکرات را از مسیر خود خارج می کند و از رهبران این کشورها خواست گزینه ی گفتگو را در پیش بگیرند! اجلاس هشتم کشور صنعتی بزرگ جهان (گروه ۸) که در ۲۶ تیر (۱۷ جولای) در سنت پترزبورگ برگزار شد، از مجموعه پیشنهادات گروه

کشورهای (۵+۱) و تصمیم اخیر آنها مبنی بر ارجاع مجدد پرونده هسته ای جمهوری اسلامی به شورای امنیت به طور کامل حمایت نمود.

جمهوری اسلامی تهدید کرده است چنانچه شورای امنیت قطعنامه ای مبنی بر الزام تعلیق غنی سازی صادر کند، به عضویت خود در (NPT) خاتمه داده و از پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای خارج خواهد شد. رفسنجانی پذیرش پیشنهادات را "تسلیم" جمهوری اسلامی خوانده است و هیچیک از مقامات بالای جمهوری اسلامی تعلیق غنی سازی یعنی پیش شرط مذاکره را نپذیرفته اند.

واقعیت آن است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز به معضل درونی شورای امنیت اشراف دارد و همانند اعضای این شورا، از مشکلات تصمیم گیری این ارگان با توجه به تضاد منافع پنج عضو دائمی آن با خبر است. اگر بار گذشته ارجاع پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت نتوانست به اتخاذ تصمیمات حادی در مورد جمهوری اسلامی منجر شود و یا مناقشه ی اتمی را از بن بست برهاند، هیچ دلیلی وجود ندارد که این بار چنین کند. بعید است که روسیه و چین با قطعنامه ای که تحریم جدی اقتصادی جمهوری اسلامی را تجویز کند، موافقت نمایند. کما این که طرح قطعنامه ای که هم اکنون میان اعضای شورای امنیت پخش شده است، توسط سه کشور اروپایی آلمان، انگلیس و فرانسه تهیه شده است. دولت آمریکا نیز گرچه از کوشش برای همراه کردن چین و روسیه با سیاست های خود دست برنداشته است اما امیدی به جلب توافق کامل این دو کشور و معجزه ی قطعنامه شورای امنیت ندارد.

درست بر متن چنین شرایطی است که به اشاره آمریکا یورش های زمینی و هوایی اشغال گران صهیونیست علیه مردم فلسطین و لبنان آغاز می شود و خلع سلاح حزب الله به خواست فوری بوش و دولت اسرائیل تبدیل می شود. دریک سو جورج بوش به صراحت از زدن سوریه و حزب الله و منزوی ساختن ایران سخن می گوید. تونی بلر و دیگر سران ارتجاع امپریالیستی با وی همصدائی می کنند، شایعه پرواز هواپیماهای جنگی آمریکا و اسرائیل بر آسمان ایران پراکنده می شود، و درسوی دیگر ارتجاع اسلامی شاخ و شانه می کشد، خامنه ای و دیگر سران حکومت اسلامی خلع سلاح حزب الله را خواب و خیال می خوانند، حمایت از حزب الله را پنهان نمی کنند و یک دم از مدین

در شیپوربان اسلامیسیم بازنمی ایستند. در میان مقامات حکومتی و گروه های طرفدار احمدی نژاد، حتابحث از اعزام نیرو به جنوب لبنان نیز به میان آمده است. در یک کلام، منازعه بر سر دخالت های جمهوری اسلامی و حمایت از حزب الله بالا می گیرد. تو گوئی آگاهانه نقشه ی ماهرانه ای طراحی شده و عمدی در کار است تا آمریکا به یاری دولت صهیونیستی اسرائیل هر طور شده جمهوری اسلامی را عملا درگیر نماید و راهی برای تسلیم وی پیدا کند!

به راستی اکنون که مناقشه اتمی به بن بست افتاده است و کوشش های آمریکا برای پیشبرد اهداف خود و تسلیم نهایی جمهوری اسلامی از طریق شورای امنیت و جلب توافق سایر کشورها به دور باطلی دچار شده و در یک مدار بسته می چرخد، جنگ افروزی و توسعه طلبی و یورش نظامی به فلسطین و لبنان و کشاندن پای جمهوری اسلامی به آن آیا کوششی برای خروج از این مدار بسته و بن بست نیست؟

حال که بحران موجود میان آمریکا و جمهوری اسلامی نمی تواند بر وفق مراد دولت آمریکا از طریق شورای امنیت پی گیری شود، تصمیم این بحران به کل منطقه خاور میانه و تبدیل آن به بحرانی بزرگ تر و درگیر نمودن سایر دولت ها، آیا راه مطلوب امپریالیسم آمریکا برای خروج از این بحران نیست؟

واقعیت آن است که سه سال بعد از یورش نظامی به عراق و اشغال این کشور، امپریالیسم آمریکا از پیشبرد اهداف و برنامه های استراتژیکی خود، همچنان عاجز و ناتوان مانده است. عراق که قرار بود دروازه ی "خاورمیانه بزرگ" باشد، به توقف گاه مرگباری برای امپریالیسم آمریکا و متحدین وی مبدل گشته و رویاهای اولیه دولت آمریکا دست نیافتنی تر شده است. امپریالیسم آمریکا همچنین از بهانه جوئی های هسته ای، مناقشه ی اتمی و کشاندن پرونده ی جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل نیز تاکنون طرفی نبسته است. سران ارتجاع امپریالیستی اکنون به این نتیجه رسیده اند که اهداف توسعه طلبانه و استراتژیکی خود را از راه دیگری نیز دنبال کنند و لو این راه در هر گام خویش به بهای جان صدها و هزارها انسان بی دفاع تمام شود.

تجربه ی عملی بارها این موضوع را به اثبات رسانده است که امپریالیسم آمریکا برای تأمین منافع ر اهنانه و غارتگرانه ی خود از هیچ راهی روی گردان نیست و باگفته ی اخیر کاندولیزاریس وزیر خارجه ی آمریکا که "جنگ لبنان دردزایمان خاورمیانه ی جدید است" پرده ها کنار زده شده و همه ی حرف ها گفته شده است!

جنگ طلبی، ذاتی حکومت اسرائیل



از روز ۲۱ تیر و هنگامی که اسارت دو سرباز اسرائیلی توسط حزب الله لبنان اعلام گردید، حکومت اسرائیل جبهه ی جنگ دیگری را در جنوب لبنان گشود. این جنگ به مراتب مرگ بارتر و ویرانگرتر از جنگی ست که اسرائیل از روز ۶ تیر در نوار غزه آغاز کرده و همچنان ادامه دارد. در طی دو هفته ی اول جنگ در جنوب لبنان دست کم ۴۰۰ غیرنظامی لبنانی کشته، هزاران تن زخمی گشته و بیش از نیم میلیون نفر وادار به ترک محل زندگی خود شده اند. آخرین خبرها و شواهد حکایت از آن دارند که ارتش اسرائیل در جنوب لبنان از سلاح هایی که بر اساس کنوانسیون های بین المللی مربوط به دوران جنگ ممنوع هستند استفاده می کند. تصاویری که از کشته شدگان و زخمی های جنوب لبنان منتشر شده اند و نیز گواهی پزشکان حاکی از آن است که ارتش اسرائیل از هفته ی دوم تجاوزش به لبنان از بمب های حاوی فسفر سفید و اورانیوم ضعیف شده استفاده کرده است. البته متجاوزان آمریکایی نیز از همین نوع بمب ها در عراق و به ویژه فالوجه استفاده کرده و می کنند. هدف جنگ طلبان اسرائیلی و آمریکایی از استفاده از این بمب ها نه فقط کشتار وسیع بلکه اثرگذاری روانی بر روی مردمی ست که جان سالم به در می برند، زیرا این بمب ها ظاهر مردگان و زخمیان را به شدت کربیه و تحمل ناپذیر می کند.

رسانه های بزرگ وابسته به سرمایه داری جهانی پس از حمله ی ارتش اسرائیل به جنوب لبنان چنین وانمود می کنند که گویا اسارت دو سرباز، اسرائیل را به پاسخگویی واداشته است و بار دیگر سران کشورهای قدرت مند امپریالیستی هم گفتند که اسرائیل «حق دارد از خود دفاع کند»! اما آیا از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰ که اسرائیل جنوب لبنان را در اشغال خود داشت سربازانی از ارتشش اسیر شده بودند؟ خیر، در سال ۱۹۷۸ سفیر اسرائیل در انگلستان به قتل رسید و دولت اسرائیل به همین بهانه به لبنان حمله کرد. آیا حکومت اسرائیل با آدم ربایی موافق است؟

بلی، در گزارشی که سازمان «عفو بین الملل» روز ۲۶ ژوئن ۱۹۹۸ منتشر نمود، چنین آمده بود: «بر طبق اعترافات اسرائیل، لبنانیان در جنوب این کشور "دستگیر" می شوند تا با سربازان اسرائیلی که در لبنان ناپدید یا کشته شده اند مبادله شوند. برخی از لبنانی ها ده سال است که در انفرادی حبس اند.»

حملات فزاینده و گسترش جنگ در خاورمیانه توسط ارتش اسرائیل که از حمایت همه جانبه امپریالیست ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا برخوردار است با طرح و برنامه ریزی قبلی آغاز شده است. اسارت یک سرباز در غزه و دو نظامی دیگر در جنوب لبنان بهانه ای برای این جنگ است. وگرنه کیست که نداند چهار یا پنج هزار نیروی مسلح حزب الله لبنان و سه یا چهار هزار موشک بُرد کوتاه که این نیروی ارتجاعی اسلامی دارد با ششمین ارتش دنیا، همانا ارتش اسرائیل و سلاح های فوق مدرنش و ۲۰۰ کلاهک اتمی آن مقایسه شدنی نیستند؟ حکومت نژادپرست اسرائیل از لحاظ درونی با یک رشته بحران های عمیق سیاسی و اقتصادی روبه روست. از نظر سیاسی یک عده از سیاستمداران به رهبری آریل شارون وادار شدند حزب جدیدی به نام «کدیم» را پی ریزی کنند تا بتوانند مسئله بحران قدرت را لااقل به طور موقت حل نمایند. ایهود المرت، نخست وزیر کنونی اسرائیل از اعضای همین حزب است و وادار شده است کابینه خود را با ائتلافی کمابیش ناهمگون تشکیل دهد. بحران اقتصادی در اسرائیل مدام ژرف تر می شود و بیکاری و فقر گسترش می یابد. بر اساس گزارشی که سالنامه ی لوموند منتشر نموده است تنها در بخش توربسم تعداد شاغلان از ۱۲۵ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ به ۴۲ هزار نفر در سال ۲۰۰۲ تقلیل یافت. نزدیک به ۱۱٪ جمعیت فعال اسرائیل در سال ۲۰۰۵ بیکار بودند و حقوق حداقل ۵ هزار شیکلی (برابر با ۸۶۰ یورو) کفاف تأمین حداقل زندگی کارگران و زحمتکشان را نمی دهد. بحران اقتصادی یک رشته اعتراضات اجتماعی و اعتصابات

بی سابقه کارگران و حتا کارمندان بخش دولتی را در سال های اخیر موجب گشته است. البته دولت اسرائیل مانند هر دولت سرمایه داری دیگر با انتخاب راه حل های ارتجاعی در تلاش حل معضلات اقتصادی است که از جمله می توان به افزایش سن بازنشستگی از ۶۵ به ۶۷ سال برای مردان و از ۶۰ به ۶۴ سال برای زنان اشاره کرد. پرواضح است که ماهیت نظامی که حکومت اسرائیل دارد و حجم وسیعی از منابع مالی که این رژیم صرف تسلیح خود و سرکوب به ویژه فلسطینیان می کند مزید بر علت شده است و بر بحران اقتصادی دامن زده است. می توان در این زمینه به هزینه ی سرکوب انتقاصه دوم اشاره کرد. رژیم نژادپرست اسرائیل برای سرکوب این جنبش بیش از ۱۲ میلیارد دلار هزینه کرد.

البته نمی توان گفت که حملات کنونی حکومت اسرائیل به نوار غزه و لبنان تنها بدین خاطر است که این حکومت می خواهد بحران های اقتصادی و سیاسی خود را با دامن زدن به یک بحران دیگر، راه انداختن یک جنگ گسترده، حل و فصل کند. جنوب لبنان از دیرباز برای اسرائیل و بنیان گذاران صهیونیسم اهمیت داشته است. برای اشخاصی همچون هرتزل، بن گوریون، بن زوی و وایزمن صور و رودخانه لیطانی برای «دولت آینده یهودی» از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. وایزمن در نامه ای که در سال ۱۹۱۷ میلادی به نخست وزیر وقت بریتانیا، لوید جرج ارسال کرد از این منطقه ی لبنان یاد می کند.

اسرائیل به بهانه ی اسارت سربازانش جنگی را از اوایل تیرماه در غزه و اواسط همین ماه در لبنان دامن زده است. سردمداران اسرائیلی خود اعتراف کرده اند که پایان این جنگ مشخص نیست و می تواند ماه ها ادامه داشته باشد. ارتش اسرائیل در جنگ خود ده ها هزار کیلو بمب بر سر مردم بی دفاع و غیرنظامی فلسطین و لبنان فروپاشیده است. فلسطینیان و لبنانیان هیچ نفعی در این جنگ ندارند و جز مرگ و نیستی نصیبی نمی برند. اسرائیل همچنین ادعا می کند که این جنگ را با هدف نابودی نیروهای اسلامی آغاز کرده است. این نیز یک ادعای واهی ست، زیرا در فلسطین بدون اسرائیل یک نیروی ارتجاعی مانند حماس رشد نمی کرد و در جنوب لبنان پس از حملات ۱۹۸۲ اسرائیل بود که یک نیروی ارتجاعی دیگر به نام حزب الله سر برآورد. اسرائیل و حکومتش بدون جنگ نمی توانند به حیات خونبار خود ادامه دهند. تا هنگامی که نژادپرستی صهیونیستی حاکم است جنگ و خون ریزی و ویرانی هم در این منطقه از جهان خواهد بود.

اجرای حکم سرمایه و چشم انداز گسترش خیزش های کارگری در حاشیه تغییر قانون کار

با اجرای ماده ۱۹۱ قانون کار در سال ۸۱ که می گوید بنا به مصلحت می توان کارگاه های کمتر از ۱۰ کارگر را از شمول بعضی از مواد قانون کار خارج کرد، اکثریت عظیم کارگران ایران از شمول ۳۷ ماده قانون کار خارج شدند. این مصوبه بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد دوباره تجدید شده است. اجرای این ماده و تمديد آن، در حکم تیر خلاصی بود بر شقیقه قانون کار! چرا که بر این پایه بیش از ۹۰ درصد کل کارگاه های کشور در عمل از شمول قانون کار خارج گردید.

هم اکنون نیز سواي تعرض به قانون کار، اقدامات دیگری در همین راستا در دستور کار رژیم قرار گرفته است. چند روز پیش کانون عالی شوراهاي اسلامی مشهد از تلاش وزارت کار برای تغییر قانون کار برای کارگاه های ۲۵ تا ۵۰ نفره خبر داد. رئیس کانون عالی شوراهاي اسلامی از تلاش رژیم برای خروج کارگاه های ۲۰ تا ۱۵۰ نفره از شمول قانون کار خبر داد و بالاخره روز هفده تیر، یک عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس، از کوشش این کمیسیون برای بخشودگی یک دوم از سهم حق بیمه کارفرما خبر داد و گفت که این کمیسیون در خصوص کاهش ۷ درصد حق بیمه کارفرما (۱) به توافق رسیده است. جالب آن است که تعرضات پی در پی سرمایه داران و دولت آنها به زندگی و حقوق کارگران باوقاحت غیر قابل تصویری تحت عنوان اشتغال زائی و رفع بیکاری نیز توجیه می شود.

این درحالیست که معضل اشتغال پس از روی کار آمدن احمدی نژاد نه تنها کمترین بهبودی نیافته است بلکه بیش از گذشته به وخامت گرائیده است. بنا به آمار ارائه شده توسط خود وزیر کار سالانه یک میلیون نیروی کار جدید وارد بازار کار می شود. به عبارتی اگر رژیم بخواهد نرخ بیکاری را در حد کنونی - که بسیار بالاست - نگاه دارد، باید حداقل سالانه یک میلیون شغل ایجاد کند حال آن که از ایجاد یک چهارم این تعداد شغل هم عاجز بوده است. از دفتر دستک های وزیر کار احمدی نژاد در تهران و شهرستان ها به نام "دفتر توسعه و پایداری اشتغال" نیز جز حیف و میل پول های بادآورده، معجزه دیگری دیده نشد و نه تنها شغلی ایجاد نشد بلکه اخراج ها و بیکارسازی ها با شدت بیشتری افزایش و ادامه یافته است.

باموضع گیری اخیر خامنه ای در زمینه ادامه و گسترش ابعاد خصوصی سازی ها و واگذاری شرکت های دولتی، این موضوع از هم اکنون روشن است که بر ابعاد اخراج ها و بیکارسازی کارگران به طور جهش وار و سرسام آوری افزوده خواهد شد.

بنابراین هیچکس موضوع اشتغال زائی و در صفحه ۷

دست کارفرمایان را بسته است" و با دست کاری قانون کار به پیشنهاد وزیر کار احمدی نژاد و تائید و تصویب مجلس، قرار است این مشکل کارفرمایان برطرف شود. حذف یا تغییر ماده ۲۷ قانون کار به نحوی که هرگونه محدودیتی جهت اخراج کارگران از میان برداشته شود، حذف یا تغییر ماده ۷ قانون کار که به معنی زیر سوال بردن کار دائم و عمومیت دادن کار و قراردادهای موقت است، تنها دهنمونیه از مجموعه پیشنهاداتی است که قرار است دست کارفرمایان را در کشیدن شیره جان کارگران بیش از پیش بازتر کند!

رشد روز افزون و تعمیق بیش از پیش تضادها، دوطبقه اصلی جامعه را برجسته تر از هر زمان روی در روی هم قرار داده است. طبقه سرمایه دار بی نیاز به محمل های واسطه، تعرض مستقیم خود به حقوق کارگران را با صدای بلند اعلام کرده است. قانون کار فعلی گرچه یک قانون کار ارتجاعی است و در کلیت خود حافظ منافع سرمایه داران است، اما سرمایه داران در مناسبات خود با کارگران نمی خواهند هیچ قید و محدودیتی داشته باشند، بلکه می خواهند تا حد ممکن مناسبات حقوقی ارتجاعی تر، سخت گیرانه تر و ستمگرانه تری را بر طبقه کارگر تحمیل کنند و حقوق اولیه کارگران را که همه روزه نقض و پایمال شده است و می شود، تا آخرین قطره ی آن پایمال کنند.

در جمهوری اسلامی البته اتخاذ روش ها، صدور بخش نامه ها، تصویب قوانین به نفع سرمایه داران و اعطای امتیازات گوناگون مالی و قانونی به آنها، نکته جدید و تازه ای نیست. اگر تعرضات پی در پی سرمایه داران به قانون کار برای ایجاد تغییراتی به سود خویش در تمام دوران پس از تصویب آن به دلیل مخالفت و مقاومت کارگران هنوز به نتیجه ای نرسیده است، در عوض اما در راستای خدمت هرچه بیشتر به سرمایه داران و اعطای امتیاز به آنان، شیوه های رذیلانه تری برای بلا اثر ساختن قانون کار در پیش گرفته شده است و آن طور که می دانیم دامنه شمول آن را در عمل بسیار بسیار محدود ساخته اند. سال ۷۸ مجلس ارتجاع کارگاه های کوچک با کمتر از ۵ کارگر را از شمول قانون کار خارج ساخت. برپایه همین مصوبه و به فاصله کوتاهی کلیه کارگران قالی باف نیز از شمول قانون کار خارج شدند. سپس با تصویب لایحه بازسازی و نوسازی صنایع دست کارفرما در اخراج کارگران بیش از پیش بازتر شد.

انتشار علنی نیافته و چند و چون آن هنوز به طور کامل روشن نیست، اما از روی استدلال ها و اصرار سرمایه داران و نمایندگان آنها برای تغییر قانون کار و نیز از روی سابقه ی این تلاش ها، به سادگی می توان به این مسئله پی برد که طبقه سرمایه دار عزم خود را جزم کرده است تا هر عاملی را که مانع یکه تازی خود و استثمار دلخواهانه کارگران می بیند، از سر راه بردارد. چه با حذف و تغییر بندها و قوانینی که آن را "دست و پا گیر" و "مانع تولید، سرمایه گذاری و اشتغال" می نامد، چه با افزودن بندها و تصویب قوانین دیگر به سود خویش. این وظیفه هم اکنون بر عهده جهرمی وزیر کار احمدی نژاد و دولت وی قرار داده شده است. نشریه کار، حدود یک سال پیش و در همان آغاز گزینش محمد جهرمی به عنوان وزیر کار، ضمن اشاره به رابطه تنگاتنگ و سابقه همکاری وی با شورای نگهبان، به این مسئله اشاره نمود که تعرض به حقوق کارگران از جمله از طریق دست کاری قانون کار به نفع سرمایه داران، یکی از برنامه های اصلی وزیر کار است. دولت احمدی نژاد و وزیر کار آن مصمم اند آنچه را که کارگران در طی یک پروسه ی طولانی مبارزه طبقاتی ولو در چار چوب نظام سرمایه داری به دست آورده اند که بخش در قانون کار موجود نیز انعکاس یافته است، از کارگران باز پس بگیرند.

از یاد نبریم که رژیم جمهوری اسلامی تحت شرایط سیاسی و توازن قوای معینی مجبور شد لایحه قانون کار فوق ارتجاعی توکلی وزیر کار خود در سال ۶۱ را پس بگیرد. سرمایه داران، کارفرمایان و رژیم اسلامی آنها در برابر جنبش اعتراضی کارگران در آن مقطع به عقب نشینی تن دادند و قانون کار فعلی را گرچه با سطح خواست ها و انتظارات کارگران فاصله داشت، به اجبار پذیرفتند. آنان مجبور شدند امتیازاتی به کارگران بدهند و آن را در قانون کار خود به رسمیت بشناسند. با این وجود آنان از همان لحظه ی تصویب قانون کار در مجمع تشخیص مصلحت نظام (سال ۶۸)، حکم تغییر و ابطال آن را صادر کردند و در صدد جبران عقب نشینی خود و بازپس گرفتن آن چیزی بر آمدند که کارگران به زور، پذیرش آن را بر سرمایه داران و رژیم آنها تحمیل کرده بودند. تعرض آشکار به حقوق کارگران که از همان دوره رفسنجانی آغاز شد، در تمام طول این ۱۶ سال ادامه داشته است.

سرمایه داران و نمایندگان آنها در دولت و مجلس ارتجاع می گویند "قانون کار فعلی

نگاهی به مبارزات توده‌ای در تیرماه

سندیکایی که می‌ماند و بر اراده‌ی کارگران استوار است

و گرفتن تعهدنامه محضری از آنان، خواستار بازگشت بی‌قید و شرط کارگران بر سر کار و جبران کلیه خسارات کارگران از جمله در دوره بازداشت در زندان اوین شده بود. در جریان اخذ تعهدنامه محضری از کارگران اخراجی، علی اکبر عیوضی عضو شورای اسلامی منطقه یک شرکت واحد و نماینده‌ی اعزامی رژیم به سازمان بین‌المللی کار که توسط این سازمان به دلیل نقش‌اش در سرکوب کارگران شرکت واحد پذیرفته نشده بود، نقش اصلی را برعهده داشت.

کارگران اخراجی شرکت واحد هم چنین روز ۱۸ تیر، جمعی در مقابل اداره کار استان تهران برگزار کرده بودند که این تجمع نیز مانند تمامی تجمعات قبل از آن که از سوی کارگران اخراجی شرکت واحد برگزار شده بودند، از سوی مقامات دولتی بی‌جواب مانده بود. اما این بار و در جریان تجمع ۲۴ تیر نه تنها اعتراض کارگران اخراجی از سوی مقامات وزارت کار بی‌جواب ماند، بل که ۹ نفر از آنان و از جمله ۳ نماینده‌شان که جهت مذاکره به داخل وزارت کار رفته بودند، از سوی پلیس دستگیر شدند. این چندمین بار بود که در عرض ۷ ماه گذشته تعدادی از آنان دستگیر می‌شدند و آخرین بار آن، در جریان تجمع کارگران به مناسبت اول ماه مه بود.

اگرچه کارگران دستگیر شده پس از چند روز و با گذاشتن وثیقه از زندان آزاد شدند، اما این سوال باقی ماند که چرا رژیم این همه بر سرکوب کارگران شرکت واحد و سندیکای شان اصرار دارد. چرا منصور اسانلو کارگر شرکت واحد و رییس سندیکای مستقل شان باید ۷ ماه در زندان، آن هم در شرایطی بسیار سخت بماند و زندانبان همه‌ی تدابیر خود را برای درهم شکستن این کارگر به کار گیرد. به راستی چرا؟ چرا زندانبان‌ها حتی در بند عمومی نیز از آزار وی توسط عوامل مزدور خود در درون بند، دست بر نمی‌دارد و از آن لذت می‌برد؟ در درد و رنج یک کارگر چه لذتی برای زندانبان و دولت دست‌نشانده‌ی سرمایه‌داران وجود دارد؟ برای پاسخ به چرایی این سوال و اصرار رژیم بر سرکوب کارگران و در هم شکستن سندیکا و نماد آن منصور اسانلو، ابتدا باید کمی به عقب برگشت و دید سندیکای کارگران شرکت واحد بر چه خواسته‌هایی پای فشرده است.

خواسته‌های اولیه‌ی کارگران شرکت واحد و سندیکای مستقل شان بر دو محور اصلی

استوار بود ۱- به رسمیت شناساندن سندیکا به عنوان تشکل مستقل و حقیقی کارگران ۲- انعقاد پیمان دسته‌جمعی. در ابتدا به یاد بیاوریم که این خواسته‌ها چیز جدیدی در جنبش کارگری نیستند و کارگران جهان از قرن‌ها پیش و در جریان مبارزات خود این خواسته‌ها را مطرح کرده بودند و در بسیاری از کشورها پیش از یک قرن پیش به این خواسته‌ها رسیده‌اند. اما امروز در ایران به خاطر طرح این خواسته‌ها چنین وحشیانه سرکوب می‌شوند. به راستی اهمیت این خواسته‌ها در چیست؟

جمهوری اسلامی به عنوان نماینده سرمایه‌داران، به عنوان نماینده طبقه حاکم در صورتی که در عمل مجبور به پذیرش موحدیت تشکل مستقل کارگری شود، می‌داند که در ادامه با سیل وسیعی از تشکل‌های مستقل روبرو خواهد شد و با شکل‌گیری این تشکل‌های مستقل نقش‌شوراهای اسلامی به عنوان تشکلی که در واقع عامل دولت و سرمایه‌داران است و کوشش می‌کند که نقش‌ضربه‌گیر و در نهایت انحراف مبارزه کارگران را برعهده داشته باشد، از بین می‌رود. دوم این‌که با ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، اتحاد و همدلی درونی طبقه کارگر به صورت تصاعدی رشد کرده و عمق می‌یابد و این چیزی است که رژیم به شدت از آن هراس دارد. هراس از قدرت یابی طبقه کارگر و اتحاد کارگران، هراسی که برای او پایانی ندارد.

در هر ماه شاهد حجم وسیعی از اعتراضات کارگری هستیم، در همین ماه تیر شاهدیم که کارگران نازنخ در اعتراض به شرایط اسف‌بار خود جاده قزوین - تهران را می‌بندند و یا کارگران نساجی "ریسندگی خاور" با بستن جاده فومن - رشت و برپا کردن آتش به شرایط کار خود اعتراض می‌کنند. در بسیاری از کارخانجات شاهد اعتصاب کارگران به دلیل نقض حقوق‌شان هستیم. اما در هیچ‌کجا شاهد سرکوبی چنین وحشیانه، سازمان‌یافته و سیستماتیک که در مورد کارگران شرکت واحد به کار برده می‌شود، نیستیم و نمی‌بینیم و این به خاطر خواسته‌های مشخص کارگران شرکت واحد است.

ما دیدیم که در دوره‌ی خاتمی به رغم همه‌ی شعارهای دولت در مورد جامعه‌ی مدنی و نهادهای مدنی، هیچ تشکل مستقل کارگری نتوانست شکل بگیرد، اما در عوض انجمن صنفی روزنامه‌نگاران به راحتی تشکیل شد و حتی جلسات خود را در وزارت کار

برگزار می‌کرد. این انجمن صنفی که افرادی چون ربیعی و مزروعی در آن فعال بودند، از این رو شکل گرفت و توانست از امکانات دولتی استفاده کند که دولت فکر می‌کرد می‌تواند از آن به عنوان بازویی برای پیش‌برد سیاست‌ها و چانه‌زنی‌های‌اش به ویژه با جناح مقابل استفاده کند، اما کارگران همواره با سدهایی غیرقابل نفوذ روبه‌رو می‌شدند.

با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد و کابینه‌اش که مملو از عناصر امنیتی و سپاهی است، سیاست حکومت بر این قرار گرفت که از سویی با تشدید فشار و سرکوب و ایجاد جو پلیسی و امنیتی در جامعه، مبارزات توده‌ای را به عقب رانده و به اصطلاح به خانه اول برگرداند و از سوی دیگر با تبلیغ شعارهای پوپولیستی و در صورت امکان استفاده از پول نفت جهت رفم‌های اقتصادی موقعیت خود را تحکیم بخشند.

در مورد سیاست‌های اقتصادی رژیم و شعارهای پوپولیستی آن، نشریه کار در شماره‌های متعدد به بررسی آن پرداخت و نشان داد که رژیم حتی ناتوان از رفم‌های اقتصادی کوتاه مدت است و در مورد سیاست سرکوب باید گفت که اگر چه رژیم توانست تا حدی از رشد تشکل‌های علنی کارگری جلوگیری کند، اما از بازگرداندن توده‌ها به خانه اول ناتوان بوده است. فراموش نکنیم که تشکل مستقل یکی از شعارهای کارگران در روز اول ماه مه بود. با گسترش تشکل‌های مستقل، نه تنها کارگران قدرت خود را به عنوان یک طبقه به نمایش گذارده و راه را برای رسیدن به خواسته‌های‌شان هموار می‌کنند، بل که در مسیر مبارزه برای تحقق خواسته‌های‌شان به تجارب ارزشمندی دست می‌یابند. تجاربی که باعث می‌شود کارگران به شناخت دقیق‌تر و روشن‌تری از مناسبات سرمایه‌داری و نقش دولت در حمایت از این مناسبات برسند.

ایجاد تشکل مستقل کارگری ضرورت مبرم جنبش کارگری در این مقطع است و از این روست که سندیکای کارگران شرکت واحد به نماد جنبش کارگری ایران تبدیل شده است. با گسترش تشکل‌های مستقل و برکسی‌نشاندن این حق در عمل، نه تنها قدرت رژیم در سرکوب اعتراضات کارگری و تشکلات‌شان کاهش می‌یابد، بل که باز پس گرفتن این حق برای سرمایه‌داران و دولت حامی‌شان به امری محال تبدیل خواهد گشت.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

توده های مردم ایران به ویژه در دوران خمینی داشته و اکنون می خواهد در خدمت چه کسانی نقش آفرینی کند.

توده های کارگر و زحمتکش ایران، پس از آن همه فجایی که خمینی و طرفداران او وکل جمهوری اسلامی در ایران به بار آوردند، آموخته اند که دیگر نباید به ادعاها و وعده های افراد باور داشت. تجربه به ویژه پس از برملا شدن ماهیت رسوای "اصلاح طلبان" که اکبر گنجی هم یکی از سرکردگان آنها بود، به نسل جوانی که اکنون به لحاظ سیاسی بالغ شده است، آموخت که باید بر سینه تمام کسانی که به نحوی از انحاء با رژیم جمهوری اسلامی همکاری کردند، دست رد زد و نباید ذره ای به آنها اعتماد کرد.

اگر به تمام لشکر اپوزیسیون بورژوائی نظری بیافکنیم، می بینیم که لااقل ۹۰ درصد آنها همان جریاناتی هستند که در دوران رژیم شاه و یا جمهوری اسلامی، خودشان در اختناق، سرکوب و اسارت توده های مردم ایران نقش داشته اند. بنا براین بدیهی است که توده های زحمتکش مردم به آنها اعتماد نکنند و ادعاهای آزادی خواهانه و بشر دوستانه آنها را به باد تمسخر بگیرند. اینان که فاقد هرگونه پایگاهی در درون توده مردم اند و نمی توانند خود به یک آلترناتیو در برابر جمهوری اسلامی تبدیل شوند، تمام امید خود را به دولت آمریکا بسته اند و این وظیفه را برعهده گرفته اند که به عنوان ابزاری در خدمت پیشبرد تاکتیک ها و سیاست های دولت آمریکا تلاش کنند.

اینان برای سرپوش گذاردن بر نقش کثیف خود در خدمت سیاست های امپریالیستی و ستمگرانه دولت آمریکا، ادعا می کنند که به خاطر حصول مردم ایران به آزادی و نجات آنها از شر فجایع جمهوری اسلامی دست اتحاد به سوی آمریکا دراز کرده اند. اینان خود را فریب می دهند و نه توده مردم ایران را. چرا که اگر کسی نداند که امپریالیسم مترادف ارتجاع، ستمگری و به بند کشیدن توده مردم است، اگر نداند که امپریالیسم آمریکا چه نقش "آزادیخواهانه" ای در ویتنام، در سازماندهی و برپائی حکومت های نظامی سرکوبگر سراسر جهان و در برپائی جنگ های کثیف ضد انسانی داشته است، لااقل می تواند آن را در عراق مشاهده کند.

اینان حقیقت را کتمان می کنند، تا نقش جنایتکارانه ای را که قرار است در آینده ایفا کنند، پوشیده دارند.

درک این حقیقت وقتی روشن می شود که شناخت دقیقی از ماهیت جمهوری اسلامی و دولت آمریکا و اهداف و مقاصد آنها داشته



سادگی که مثلا در اروپای شرقی و یا در نمونه گرجستان انجام گرفت، نیست. این رژیم، تاوایسین لحظات عمر ننگین اش، باجنگ و دندان برای حفظ قدرت تلاش خواهد کرد.

پس آمریکا چگونه و از چه طریقی می تواند هدف خود را عملی سازد؟ اگر عجلالتا فعل انفعالات غیر مترقبه تحولات درونی رژیم را کنار بگذاریم، شقی که در برابر دولت آمریکا و یا احتمالا مجموعه ای از قدرت های بزرگ جهانی قرار خواهد گرفت، توسل به قوه قهریه و جنگ خواهد بود. تفاوتی هم نمی کند که چه شکلی به خود خواهد گرفت، از طریق مداخله نظامی مستقیم و یا شیوه های پیچیده تر و غیر مستقیم نظیر سازماندهی نیروهای مسلح اپوزیسیون های بورژوائی و انجام حملات نظامی از طریق مناطق مرزی با پشتیبانی ارتش آمریکا. این شق، هر شکلی که به خود بگیرد، از همان آغاز به معنای برافروخته شدن یک جنگ داخلی ارتجاعی است که نتیجه آن برای توده های زحمتکش مردم ایران اگر بدتر از عراق امروز نباشد، بهتر از آن نیز قطعا خواهد بود. در یک سوی این جنگ ارتجاعی جمهوری اسلامی خواهد بود و در سوی دیگر آن دولت آمریکا و اپوزیسیون بورژوائی. بنابراین یکی از وظائف آلترناتیوی که دولت آمریکا هم اکنون در حال شکل دادن به آن است، برافروختن یک جنگ داخلی ارتجاعی است و نه آنطور که ظاهرا ادعا می کنند، تلاش برای آزادی مردم ایران.

اما این آلترناتیو دست ساز دولت آمریکا، انجام همین وظیفه را در شرایط دیگر نیز بر عهده دارد.

این واقعیت به جای خود باقی است که اکثریت بسیار عظیم مردم ایران خواهان برانداختن جمهوری اسلامی هستند. زمینه های عینی انقلاب در ایران وجود دارد و هر لحظه ممکن است توده وسیع مردم به انقلاب روی آورند. اما این انقلاب درست آن چیزی است که جمهوری اسلامی، دولت آمریکا و اپوزیسیون بورژوائی به یکسان از آن وحشت دارند. چرا که این انقلاب چیزی نیست مگر طغیان ستم دیدگان علیه ستم گران و افتادن ابتکار عمل به دست کارگران و زحمتکشان. پس بی دلیل نیست که تمام گروه های اپوزیسیون بورژوائی، مدام توده های مردم را به روش مسالمت آمیز مبارزه با رژیم ستمگر جمهوری اسلامی دعوت می کنند و آنها را از برپائی انقلاب برحذر می دارند.

اما تاریخ نشان داده است که اوضاع همواره مطابق خواست و تمایلات مرتجعین پیش نخواهد رفت و ممکن است، انقلاب تمام محاسبات مرتجعین را برهم بزند. یکی از

دولت آمریکا همان گونه که در عراق نشان داد، تنها یک هدف را دنبال می کند و آن تامین منافع اقتصادی و سیاسی خود و پیشبرد سیاست اش در کل منطقه خاور میانه است. برای تحقق این هدف از تمام وسائل سرکوب و کشتار، اسارت و اختناق، جنگ و نابود سازی استفاده کرده و می کند. مهم نیست که یک کشور در نتیجه بمباران های مداوم به ویرانه ای تبدیل شود. مهم نیست که چنان جنگ داخلی نفرت انگیزی رخ دهد که روزانه صدها تن از مردم بی دفاع کشته شوند. مهم نیست که دهها و صدها هزار نفر از مردم به بند کشیده شوند و وحشیانه ترین شکنجه ها در مورد آنها به کار گرفته شود. مهم این است که به هر شکل ممکن منافع امپریالیسم آمریکا تامین گردد. اکنون پس از چند سال جنایات بی انتهای ارتش آمریکا در عراق، حتا ناآگاه ترین مردم نیز دریافته اند که ادعای بوش در مورد آزادی و رهایی مردم عراق از شر استبداد صدام جز یک دروغ بی شرمانه چیز دیگری نبود.

دولت آمریکا همان گونه که با رژیم صدام به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی اش تضاد و اختلاف داشت، با جمهوری اسلامی ایران نیز به نحوی دیگر همین تضادها و اختلافات را دارد. بنابراین می گوئد با سازماندهی و بسیج اپوزیسیون بورژوائی، از آنها به عنوان ابزاری در خدمت تحقق تاکتیک ها و سیاست های خود در جریان منازعه با جمهوری اسلامی استفاده کند.

دولت آمریکا در لحظه کنونی از این جریانات صرفا به عنوان یک وسیله فشار سیاسی به جمهوری اسلامی استفاده می کند. اما مسئله به همین جا ختم نمی شود و اهداف دراز مدت تری را نیز دنبال می کند. روند تشدید تضادها و اختلافات میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی در طول چند سال گذشته به وضوح نشان می دهد که حتا اگر جمهوری اسلامی برسر مسئله هسته ای ناگزیر به عقب نشینی شود و طرفین به توافق و سازش با یک دیگر برسر این مسئله برسند، اختلافات مهم تر برسر نقشی که این دودولت می خواهند در خاور میانه داشته باشند، لااقل مادام که جناح کنونی حکومت اسلامی برسر کار است، باقی خواهد ماند. در آن صورت تضادها و اختلافات این دو، بازهم تشدید خواهد شد و دولت آمریکا بر تلاش خود برای ایجاد تغییراتی در هرم سیاسی موجود در ایران، خواهد افزود. اما چگونه می خواهد و یا می تواند به این هدف دست یابد؟

یک نکته مسلم است. روند برکناری و یا تغییرات در جمهوری اسلامی به همان

خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان

بی قاعده

نماینده کارفرمایان در هیات های حل اختلاف گفت: "اعتصاب، تجمع و راهپیمایی در محافل اجتماعی نتیجه نمی دهد و چنانچه کارگران در قالب این ابزارها دولت را وادار کنند که خواسته های آنان را برآورده کند از آن جا که این توافق از روی جبر بوده در اولین فرصت که دولت به قدرت برسد همه امتیازهایی را که از روی جبر و در شرایط اعتصاب و تجمع داده باز پس می گیرد."

این بیچاره تشریه کار هر چه می گفت بابا دولت و کارفرما نداره همه اش یکیه من بی قاعده نویس زیر بار نمی رفتم. اما خوب دم این نماینده کارفرمایان گرم که ما را روشن کرد و گرنه ما تو تاریکی خودمان می ماندیم و نمی فهمیدیم که این دولت چرا این قدر کارگرا رو تو زندان می کنه.

حسینی امام جمعه ارومیه از دولت خواست با صدور بخشنامه ای خانم ها را موظف به رعایت حجاب بعد از وقت اداری کند. در پی این درخواست دولت احمدی نژاد که قرار است زمینه حضور یکی را که بیش از ۱۰۰۰ سال است گم شده فراهم کند و جهت این زمینه سازی قول داده خواب علمای اسلام را تعبیر کند، به نیروهای انتظامی و سربازان گمنام و بی نام و نشان دستور داد که از این به بعد با استقرار در همه ی میدانی، خیابان ها، کوچه ها، بقالی ها، ساندویچ فروشی ها، رستوران ها و خانه های مردم این بخشنامه را اجرا کنند. در این بخشنامه هم چنین به زنان اخطار شده که در صورت عدم رعایت حجاب در مکان های یاد شده با خطر زندان، شلاق و اخراج از محل کار روبرو هستند. در پایان این بخشنامه هم چنین به آمریکا و مزدوران داخلی اش هشدار داده شده که آن ها هرگز نمی توانند با نام حقوق بشر و حق انتخاب پوشش، زنان ایران (ببخشید عالم اسلام) را از فرهنگ و اعتقادات شان جدا کنند.

"کارگران شرکت واحد باید فوراً آزاد شوند" عنوان اطلاعاتی ای است که سازمان در تاریخ ۲۴ تیر ماه ۸۵ انتشار داد. در این اطلاعاتی ضمن اشاره به تجمع کارگران شرکت واحد در برابر وزارت کار که در اعتراض به اخراج و بلاتکلیفی کارگران برپا شده بود، گفته شده است: "نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی طبق معمول به تجمع امروز کارگران حمله نموده و ۹ تن از آنان را دستگیر کردند."

اطلاعاتی سپس با اشاره به بازداشت چند تن از کارگران شرکت واحد و اسارت چند ماهه منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، می نویسد: "رژیم جمهوری اسلامی از بنو حیات خود تا امروز پاسخی به جز سرکوب و حبس و کشتار به مطالبات کارگری و از جمله تشکلات مستقل آنان نداده است. این رژیم همواره نشان داده است که هیچ نوع تشکل مستقل کارگری را تحمل نمی کند."

در ادامه ی اطلاعاتی، یورش نیروهای انتظامی به تجمع کارگران شرکت واحد قویا محکوم شده است. اطلاعاتی در پایان خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه بازداشت شدگان، منصور اسانلو و دیگر فعالان جنبش کارگری که در زندان به سر می برند، شده است.

از صفحه ۴

اجرای حکم سرمایه و . . .

گرچه سر و صدای تغییر قانون کار را موقتاً خوابانده اند، اما وزیر کار احمدی نژاد "اصلاح" و تغییر قانون کار را یک "حکم قانونی" می داند. حکمی که "بر اساس برنامه سوم از طرف مجلس به دولت واگذار شد و سپس در برنامه چهارم یاد دیگر این خواسته از سوی مجلس به دولت واگذار شد" و اینک وی و همپالگی هایش مسئولیت اجرای حکم را بر دوش گرفته اند. بنا به اظهارات احمد بزرگیان نماینده سبزواری در مجلس ارتجاع، پیشنهادات وزیر کار قرار است توسط یک کمیته چهار نفره مورد بررسی قرار گرفته و "بدون نیاز به مطرح شدن در صحن علنی مجلس توسط کمیسیون صنایع تصویب و برای تأیید نهایی به شورای نگهبان ارائه شود." (ایلنا- ۳۱ تیر ۸۵)

دولت اسلامی برای نجات رژیم جز تشدید فشار و تعرض بیشتر به سطح زندگی و معیشت کارگران و زحمتکشان و اجرای حکم سرمایه داران راه دیگری ندارد. ولو آن که عواقب چنین تعرضی، موجودیت رژیم را در معرض خطر جدی قرار دهد.

بگذار سرمایه داران حکم خود را اجرا کنند، طوفانی که اما هنگام اجرای حکم و پس از آن برپا می شود، بساط صادرکنندگان حکم و مجریان آن را خواهد روفت. چرا که کارگران هم جز تشدید مبارزه و برچیدن نظم موجود راه دیگری ندارند.

رفع بیکاری را که به این بهانه حقوق کارگران و قانون کار مورد تعرض قرار می گیرد، باور نخواهد کرد. با اجرای سیاست های دولت و تعرض به قانون کار، از یک سو، ابعاد فشارهای اقتصادی و معیشتی بر روی کارگران به سرعت افزایش خواهد یافت. فقر و گرسنگی، فلاکت و تیره روزی و سایر مصائب اجتماعی موجود، ابعاد بس فاجعه بارتتری به خود خواهد گرفت. و از سوی دیگر، روحیه اعتراضی و نارضایتی توده ای مرزهای کنونی را به سرعت پشت سر خواهد گذاشت. هیچ چشم انداز دیگری جز گسترش اعتراض و مبارزه علیه نظم موجود در برابر کارگران و زحمتکشان وجود نخواهد داشت و نبرد طبقاتی نیز به مراحل حادثروعالی تری گذر خواهد نمود. خیابان، به یکی از صحنه های اصلی اعتراضات و خیزش های وسیع کارگری مبدل خواهد شد.

خطر یک چنین چشم اندازی، از هم اکنون برخی از دل سوزان رژیم را نیز به فکر واداشته و به وحشت افکنده است. محمد زارع فومنی مشاور عالی دبیر کل حزب همبستگی، ضمن اشاره به سیاست های غلط دولت در زمینه مسائل کارگری و عواقب اخراج کارگران هشدار گونه می گوید: "در شرایطی که کارگر اخراج می شود و توان تامین حداقل های زندگی اش را ندارد کمترین پیش بینی افزایش اعتراض های پنهانی و آمدن معترضین به خیابان هاست!"

از صفحه ۶

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

وظائف آلترناتیوی که دولت آمریکا به آن شکل می دهد، این است که اگر چنین انقلابی رخ دهد، برای خفه کردن آن در نطفه، تلاش کند و ابتکار عمل را از دست

آمریکا در حال متشکل شدن اند، اساساً وظیفه ای جز به راه انداختن یک جنگ داخلی ارتجاعی و کشتار توده های مردم نخواهند داشت. تفاوتی میان آنها و جمهوری اسلامی وجود ندارد و به یکسان همه آنها دشمنان توده های کارگر و زحمتکش مردم ایران اند.

توده های کارگر و زحمتکش در آورد و چنان چه موفق نشد، به وظیفه دیگر خود عمل نماید و یک جنگ داخلی را به توده های کارگر و زحمتکش تحمیل نماید. بنابراین از هر جهت که به مسئله نگاه کنیم، روشن است که تمام افراد، گروه ها و جریاناتی که اکنون حول محور امپریالیسم

آلترناتیو سازی دولت آمریکا و وظائف آن

دولت آمریکا بر سرعت اقدامات خود برای سازماندهی و بسیج نیروهای اپوزیسیون بورژوازی از هر گروه و دسته، سلطنت طلب، جمهوری خواه و "اکثریتی"، دو خردادی، مجاهد، ناسیونالیست های کرد، ترک، عرب، بلوچ و غیره افزوده است. در طول چندین ماه گذشته، ارگان ها و نهادهای امنیتی- نظامی و سیاسی دولت آمریکا جلسات و مذاکرات علنی و مخفی متعددی را با این جریانات سازماندهی کرده اند. اجلاس اخیر مقامات کاخ سفید با تعدادی از افراد وابسته به محافل اپوزیسیون بورژوازی، مرحله پیشرفته تری از تلاش دولت آمریکا برای شکل دهی به یک آلترناتیو سیاسی بالقوه است که بتواند به عنوان تابعی از تاکتیک ها و سیاست های دولت آمریکا، در شرایط ویژه به یک آلترناتیو بالفعل تبدیل شود. اما اقدامات دولت آمریکا برای شکل دادن به چنین آلترناتیوی، محدود به اپوزیسیون بورژوازی خارج از کشور و آن چه که علنی شده است، نیست. این آلترناتیو سازی به ویژه در ارتباط با جناح های داخلی رژیم و گروه های به اصطلاح لیبرال طرفدار آمریکا در داخل کشور، اشکال غیر مستقیم تر و پیچیده تری به خود گرفته است. ظاهراً ممکن است نتوان جایگاه برخی اپوزیسیون های قانونی و نیمه قانونی رژیم را در این آلترناتیو پیدا کرد، چرا که حضور علنی و محسوسی ندارند. اما در واقعیت امر، آنها از طریق حلقه های واسطه ای که در خارج از کشور دارند، جایگاه ویژه ای در این آلترناتیو سازی دولت آمریکا دارند و وظائف خود را انجام می دهند.

به نمونه اخیر آن، مورد اکبر گنجی نگاه کنیم. تنها یک آدم پرت و از همه جا بی خبر ممکن است تصور کند که وی بدون هرگونه سازماندهی و تشکیلات، در یک لحظه به فکرش خطور کرده است که به خاطر اهداف بشر دوستانه به خارج از کشور بیاید و فراخوان اعتصاب غذا برای آزادی چند زندانی سیاسی را بدهد. واقعیت امر این بود که هم اعطای جایزه به وی و نیز وظیفه او برای اعلام فراخوان اعتصاب غذا، توسط کسان دیگری سازماندهی و رهبری شده بود. این اکبر گنجی نبود که فراخوان اعتصاب غذا را صادر می کرد، بلکه دوستان و هم فکران وی در خارج از کشور امثال سازگارا، حقیقت جو و دیگر سران دوخردادی که پس از شکست پروژه "اصلاح طلبی" راه نجات خود و حکومت شان را در دخیل بستن به آمریکا یافته اند و نیز جمهوری خواهانی از همین قماش، تمام

برنامه وی را سازماندهی کرده بودند. وی از آنجائی که مدتی به حبس محکوم شده و در زندان دست به اعتصاب غذا زده بود، وظیفه اش تنها این بود که فراخوان را اعلام کند. هدف سازماندهندگان این اعتصاب نیز نه مسئله آزادی زندانیان سیاسی، بلکه اجرای برنامه ای بود که تنها حلقه دیگری از زنجیره تلاش های این جریانات برای آلترناتیو سازی محسوب می شود. نقشی هم که اکبر گنجی در این میان ایفا خواهد نمود، چیزی فراتر از نقشی نیست که شیرین عبادی می بایستی با دریافت جایزه صلح نوبل ایفا نماید. چرا که اینان در واقع شخصیت های زودگذر نمایشنامه ای هستند که باید در یک لحظه تماشاگران را با روضه خوانی در مورد صلح و حقوق بشر سرگرم کنند و صحنه را برای بازیگران اصلی ماجرا که بعداً اجرا خواهد شد، ترک کنند. چون در پروژه آلترناتیو سازی و اجرای استراتژی دولت آمریکا، اساساً نه بحثی از آزادی است و نه از صلح.

با این وجود در همین محدوده نیز اینان نتوانسته نمی توانند نقشی ایفا کنند. گویا تر از هر چیز نتایج همین فراخوان اعتصاب غذاست. این فراخوان به رغم حمایت مستقیم و غیر مستقیم بورژوازی اپوزیسیون و تبلیغات رادیو و تلویزیون های فارسی زبان قدرت های جهانی، نتوانست حتی به اندازه یک ذره در میان توده های مردم ایران واکنش ایجاد نماید و پاسخ بگیرد. در خارج از کشور نیز به رغم تمام تلاش شان حتی نتوانستند چند هزار نفر را بسیج کنند.

خام اندیشی است که اگر کسی تصور کند، توده های میلیونی کارگر و زحمتکش مردم ایران نسبت به جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی و به بند کشیدن مخالفین توسط این رژیم، بی تفاوت اند و یا از ترس واکنشی نشان ندادند. امروز کمتر خانواده ای را در ایران می توان سراغ گرفت که یکی از اعضای و بستگان آن گذرش به سیاهچال های قرون وسطائی حکومت اسلامی در ایران نیافتاده باشد و از این بابت کینه و نفرت عمیقی نسبت به رژیم نداشته باشد. همین مردم نیز به دفعات نشان داده اند که از هیچ جانفشانی و قهرمانی در مبارزه علیه رژیم های ستمگر حاکم فروگذار نکرده اند. آنها در صدها مورد با دست خالی با نیروهای سرتاپا مسلح رژیم درگیر شده اند.

پس، اگر نسبت به فراخوان اکبرگنجی واکنشی نشان نمی دهند، خوب می دانند که گنجی کیست، چه نقشی در سرکوب و کشتار

در صفحه ۶

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 482 July 2006

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی